

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که در باب قاعده فراغ و تجاوز، البته این مثال ها و بحث فعلا روی قاعده فراغ است، مواردی که قاعده فراغ یا تجاوز جاری می شوند یا نمی شوند. عرض شد که عده ای از موارد را سابقا اشاره کردیم، می ماند در این جا از آثاری که یعنی بقیه کلام.

مرحوم نائینی صوری را فرض کردند، فعلا عرض کردم اکتفا به این مقدار می کنیم و بعدش هم ان شا الله ضوابط کلیش را عرض میکنیم. ایشان چند وجه بیان فرمودند، بعد فرمودند که صورت دیگر:

صفحه ۶۴۹ از جلد ۴

و اما الوجه الثانی من الوجه الثالث

آن صورتی که الان مطرح است فرض این است که ایشان قبل از نماز التفتات به حال خودش پیدا کرد، فهمید که یعنی شک کرد که وضو دارد یا نه لکن دانست که قبل از یک ساعت حدثی از او صادر شده است و غفلت کرد و وارد نماز شد. بعد از نماز شک می کند که آیا نماز من درست است؟ درست است استصحاب حدث در حدش قبل از نماز جاری بوده لکن التفتات نداشته وارد نماز شده و چون که ایشان یقین به حدث نداشته و یقین هم دارد که بعد از این استصحاب وضو نگرفته است. این نکته این صورت این است. یقین دارد که بعد از استصحاب وضو نگرفته.

غفلت کرد وارد نماز شد، توجه نکرد وارد نماز شد، بعد از نماز احتمال داد که معذک نمازش درست باشد، می گوید درست است من حدث را استصحاب کردم لکن خب شاید وضو گرفتم، قبل از استصحاب وضو گرفتم، یقین به بقای حدث نداشتم.

و هو ما إذا لم یحتمل الوضوء بعد استصحاب الحدث

.....
حالا این عبارت لم یحتمل الوضوء شاید یکمی روشن نباشد یعنی ما إذا قطع بعدم الوضوء بعد استصحاب، بعد از استصحاب قطعاً وضو نگرفت و بدون التفات وارد نماز شد.

فالأقوی عدم جریان القاعدة فيه

این جا ایشان قبول نکردند که قاعده فراغ جاری می شود، روشن شد مورد فرض کجاست؟ استصحاب در حقش بوده، یقیناً هم وضو نگرفته، وارد نماز شده آیا می تواند به صحت نماز حکم بکند با قاعده فراغ؟ کل ما مضی.

فالأقوی عدم جریان القاعدة فيه که قاعده فراغ باشد

لأن قاعدة الفراغ إنما تكون حاکمة علی الاستصحاب الجاری بعد العمل

آن استصحابی که بعد از عمل است چون توضیحات این گذشت، چون چند ماه است که در این قاعده که قاعده فراغ و تجاوز بر استصحاب مقدم است

لا علی الاستصحاب الجاری قبل العمل

نه آن استصحاب

لأنه لا موضوع لها قبل العمل

قبل از عمل موضوعی برای قاعده فراغ نیست.

و لما كان المكلف قبل الصلاة مستصحب الحدث يكون في حكم من دخل في الصلاة عالماً بالحدث

این حکم به این معنا که استصحاب تنزیل علم است کانما عالم است.

فلا تجری فی حقّه قاعدة التجاوز.

ظاهراً باز غلط چاپ شده، قاعدة الفراغ باید باشد، این جا قاعده تجاوز نیست، عرض کردیم قاعده فراغ بعد از عمل است و قاعده

تجاوز در اثنای عمل است. این بعد از عمل است پس قاعده فراغ است

بعد یک بحثی کردند که با آن صورتی که یقین به حدث داشت لکن یقین به عدم وضو نداشت، ایشان می گویند با آن قابل چیز نیست چون این جا یقین دارد که بعد از استصحاب وضو نگرفته است. این خلاصه نظر مرحوم آقای نائینی قدس الله سره که آن قسمت هایش که ینتقض داشت مراجعه داشت.

مرحوم آقای آقاضیا قدس الله سره:

أقول: لا يخفى ان موضوع قاعدة التجاوز أو الفراغ

عرض کردیم همه این چند مورد فراغند، تجاوز نیستند

هو الشك الفعلي المتعلق بالعمل السابق، موضوع این است

و العلم السابق بصحة الفعل أو فساد

آن علمی که دارد که مثلاً وضو نگرفته

لا يرفع هذا الشك، و حينئذ يشمل إطلاقه

مراد از اطلاقه یعنی اطلاق دلیل و إلا چون قاعده مونث است، البته کرارا عرض کردیم در کلمات آقاضیا مذکر و مونث خیلی مراعات نمی شود.

يشمل إطلاقه هذه الصورة، بل لو فرض علمه الوجداني بالفساد أو الصحة

یعنی اگر یقین داشت وضو نگرفته، غفلت کرد وارد نماز شد

ثم طراً هذا الشك الساري

این مراد از شک ساری یعنی این شک که به حین عمل بر می گردد چون در اصطلاح آقایان اصولی ها یک شک ساری دارند و یک شک طاری دارند، البته آن طارئ است لکن غلط طاری می خوانند یعنی شک می گیرد و این سریان می کند به اول نماز، به اصل

نماز

.....
علی فرض عدم إخلاله بقربیته

اگر فرض کردیم با قربیت نماز یعنی همان غفلت، حواسش نبود می داند یقین دارد وضو نداشت بعد ده دقیقه ربع ساعتی نمی داند وضو گرفت یا نه اما نماز خواند، حالا شک می کند. این شک را ساری می گویند چون شک به اول عمل بر می گردد. اگر بعد از عمل باشد طاری است یعنی الان. و لذا عرض کردیم اگر یقین داشت وضو ندارد و غفلتی کرد و نماز خواند بنایشان به این است که قاعده فراغ جاری می شود حکم به صحت نماز می شود اما نسبت به آینده باید وضو بگیرد، قاعده فراغ اثبات نمی کند که این طهارت دارد بلکه اثبات می کند که نماز صحیح است.

علی فرض عدم إخلاله بقربیته أو فرض توصّلیته

یا اصلا توصّلی باشد که قصد قربت در آن شرط نباشد

لا بأس بجریان القاعدة أيضا.

مرحوم آقازیا حرفشان این است که اشکال ندارد. قاعده در این صورت هم که ایشان فرمودند جاری نمی شود جاری می شود. من دیروز عرض کردم و اشاره کردم این مطالبی را که این بزرگان فرمودند یک مقداری جنبه های مثلا حکم آمری دارد یعنی تحلیل علمیش را فرمودند که چرا این کار می شود یا چرا نمی شود.

بعد از این مرحوم آقازیا حدود چهار پنج سطر دیگر نوشتند فکر می کنم عبارت یک خللی دارد، حالا کجایش است نمی دانم. به هر حال برای ما واضح نشده، چند بار عبارت ایشان را دقت کردم نفهمیدم، این ثم إن فی صورة وضوءه یک مقداری به نظر من اشکال دارد یعنی واضح نشد که ایشان چه می خواهند بفرمایند و سابقا هم عرض کردم که تا یک مقداری که من نگاه کردم حواشی ایشان چون این ها حاشیه هایی است که مرحوم آقازیا بر تقریرات مرحوم نائینی زدند. سابقا هم توضیح دادم این تقریبا بعد از فوت مرحوم نائینی بوده که ایشان حاشیه ای بر تقریرات مرحوم نائینی زدند که در این چاپ جامعه مدرسین آن حواشی چاپ شده است. قبلا بود اما من چاپش را ننشیده بودم، در آن تقریراتی که در نجف از نائینی چاپ شده این حواشی نیست، این حواشی در این چاپ است و تا

مقداری که من نگاه کردم آن نهایت افکار که هست مال مرحوم آقا شیخ محمد تقی بروجردی که تقریرات آقاضیا قدس الله سرهما است در آن تقریرات با این که ظاهرا تقریرات مرحوم آقای عراقی است این حواشی آن جا هم آمده و این هم خیلی برای ما تعجب آور بود. به هر حال چون جلد ۴ این کتاب فعلا در دسترس نبود نشد مراجعه بکنم که عبارت تصحیح بشود، آن جا غالبا عبارت روشن تر آورده است. به هر حال این نصف عبارت چون روشن نشد و از آن ور هم وارد احتمالات و یحتمل شدند که من اهلش نیستم، در کلمات اعلام به حال خودش محفوظ باشد.

این هم راجع به این قسمت.

قسمت بعدی:

بقی الکلام فی حکم الوجه الثانی بکلام وجهیه و الوجه الرابع.

چون چهار وجه بود:

أما الوجه الأوّل من الوجه الثانی:

ایشان این جور فرض کردن که من قبله را بلد نبودم بلند شدم به یک جایی نماز خواندم، الان هم آن سمت را نمی دانم، نمی توانم بگویم این ور خواندم یا آن ور خواندم، یک سمتی نماز خواندم، شک می کنم بعد از نماز که آیا نماز من درست است یا نه؟ آیا قاعده فراغ جاری می شود؟ می شود حکم به صحت نماز بکنیم؟

شاید نزدیک نصف صفحه است که کامل می خوانم به خاطر نکته ای که دارد:

و هو ما إذا لم يعلم المكلّف بعد الفراغ صورة العمل و کیفیّة وقوعه - كما إذا لم يعلم الجهة التي صلّى نحوها، أو لم يعلم أنّه حرّک الخاتم فی یده أو لم یحرّکه

مثلا وضو گرفته یا غسل کرده نمی داند که آیا انگشتر را در حین شستن آیا تکان داده یا نه، لکن بعد از عمل شک می کند می گویم خب احتمالا آب رسیده، حالا من شک دارم که تحریک خاتم کردم یا نه. البته راجع به خاتم هم یک بحثی هم سابقا کردیم،

یک روایتی داریم که مرحوم صدوق خلافاً للافحاب به آن فتوا داده است. علی ای حال آیا قاعده فراغ این جا جاری می شود یا نه؟ این یکی قطعاً دیگر قاعده فراغ است، در وضو قطعاً. چون عرض کردیم در اصحاب ما مسلم است که در وضو قاعده تجاوز جاری نمی شود و مسلم است که در نماز قاعده تجاوز جاری می شود. اختلاف بین اعلام متأخر ما در غیر این دو تاست، مثل مرحوم آقای خوئی بنایشان بر این است که جاری می شود، مثل مرحوم آقای نائینی بر این است که جاری نمی شود پس سه صورت دارد:

۱. در وضو قطعاً قاعده تجاوز جاری نمی شود و قاعده فراغ جاری می شود.

۲. در نماز هر دو قاعده جاری می شود، تجاوز و فراغ

۳. در غیر نماز و وضو قاعده فراغ جاری می شود، قاعده تجاوز محل کلام است.

این خلاصه آرا در مسئله است.

پرسش: تجاوز در باب وضو باطل می شود؟

آیت الله مددی: باید برگردد. مثلاً مشغول شستن دست چپ است نمی داند صورت را شسته یا نه، برگردد صورت را از اول بشوید، مراد این که جاری نمی شود یعنی باید برگردد انجام بدهد. مسح سر کرد نمی داند دست چپش را شسته یا نه برگردد دست چپ بشوید. مراد از این که قاعده تجاوز جاری نمی شود یعنی برگردد عمل را انجام بدهد اما در نماز نه، یمضی فی صلوته، احتیاج به برگشتن ندارد.

پرسش: تا چند تا عضو می شود برگردد؟

آیت الله مددی: دخل فی غیره، در وضو مطلقاً باید برگردد، چند تا ندارد.

پرسش: چند بار بشود؟ مثلاً در هر باری شک می کند

آیت الله مددی: نه دیگر الان نیت وضو می کند چون احراز نشد که وضوست

.....
علی ای حال این بنای اصحاب است چون این مسئله روایت دارد، ما دام جالسا او مشتغلا، پس در وضو قاعده تجاوز. این که ایشان مثال می زند این قطعا دیگر قاعده تجاوز نیست، قطعا قاعده فراغ است.

حرک الخاتم فی یده او لم چون اگر هنوز مشغول است باید برگردد انجام بدهد. بعد از وضو اگر شک کرد اما نمی داند انگشتر را تکان داد یا نه. حالا یک روایت دارد که انگشتر را چپه بکند، حالا به هر حال وارد آن بحث نشویم، نمی داند انگشتر را تکان داد اما معذک احتمال دارد که آب به بشره رسیده است. آب احتمالا رسیده است، اگر آب رسیده وضویش درست است، آیا قاعده فراغ این جا جاری می شود؟ نه.

أو لم يعلم مطابقة عمله لفتوى من يجب عليه تقليده، که دیروز هم بحث شد.

و نحو ذلك من الأمثلة

این در این صورت که قبله را هم نماز خوانده الان نمی داند آیا این جا قاعده فراغ جاری می شود یا نمی شود. البته در مثل قبله هم قاعده فراغ است چون این جز شروطی است که قاعده تجاوز توش نمی آید

فمقتضى إطلاق قوله عليه السلام «كلما مضى من صلاتك و طهورك فامضه كما هو»

بعد سابقا توضیح دادیم که این متن مشکل دارد. این کلمات را هم عرض کردیم که ایشان سابقا هم همین طور به صورت متصل نوشته است در صورتی که باید منفصل باشد. کل ما، عرض کردیم کل ما که منفصل است اعراب می گیرد، این جا هم به رفع است چون مبتدأست، اگر کلمات متصل باشد مبنی بر فتح است، اعراب نمی گیرد. مثل کلمات کانت الشمس طالعة كان النهار موجودة، سور قضیه شرطیه کلیه است. کلمات غیر از کل ما است، این جا کل ما مضی من صلوتک لذا من آمده چون ما اگر منفصل بود مای موصول است، اگر متصل بود زائد است، کل ما مضی که من آورده من بیان است پس بیان برای ماست پس باید موصول باشد.

عدم الاعتناء بالشك.

کل ما مضی من صلوتک و طهورک اعتنا نکند

و لكن مقتضى التعليل الوارد فى بعض أخبار الوضوء و هو قوله عليه السلام «هو حين يتوضأ أذكر منه حين يشك»

عرض کردیم این روایت خیلی معروف است و خود مرحوم نائینی اول بحث این را آورد و آقای خوئی هم روی این حساب کردند

لكن به ذهن ما این معلوم نیست کلام امام باشد، حالا به هر حال چون بحث هایش گذشت تکرار نمی کنیم

عدم شمول القاعدة لمفروض الكلام، فان المفروض: أن المكلف دخل فى العمل غفلة عن غير التفات

التفات نداشته

فلم يكن هو حين العمل أذكر من حين الشك.

در حين عمل اذکرتی نبوده است.

ایشان این جور اشکال می کند:

و لكن هذا مبني على كون التعليل

يعنى هو حين يتوضأ

اولا لسان تعليل نیست، لسانش لسان تعليل نیست. بنایشان به این است که لسان تعليل به مثل لأن و فأن، به نظر من مرحوم نائینی در

همین تقریرات از ایشان گذشت یا نه، به هر حال من این را از مرحوم آقای بجنوردی از قول مرحوم آقای نائینی نقل می فرمودند که

نائینی می فرمودند تعليل به فاء ادق است یعنی شمولش بیشتر از لام است، ظهور فاء در تعليل بیشتر از لام است، حالا ما به ذهنمان به

عکس بود مثلاً لا تشرب الخمر فإنه مسكر یا لأنه مسكر. مرحوم آقای بجنوردی از قول مرحوم آقای نائینی نقل می فرمود فاء اگر

باشد. شاید در تقریرات هم در بحث لا تنقض اليقين بالشك در صحیحه اولی زراره چون آن جا هم فاء دارد، فإنك كنت. حالا به هر

حال یا ایشان در همین تقریرات چاپ شده، من که از آقای بجنوردی از ایشان شنیدم چون می دانید که مرحوم آقای بجنوردی شوهر

خاله ما بودند، ما غیر از درس هم کرا را در منزل چند سالی در خدمتشان بودیم. به تعليل بالفاء اظهار است تا تعليل به لام و این جا

ادات تعلیل ندارد، آن چه که این جا دارد هو حین يتوضأ اذکر منه بعد الوضوء، بلکه یک روایت دیگر داریم لأنه حین یصلی کان

اقرب الى الحق بعد الصلوة، این را داریم، این جا لام دارد.

و لكن هذا مبنيّ على كون التعليل لإفادة الكبرى الكلّية ليكون علّة للحكم

تا علت باشد

فیدور الحكم مداره،

اگر علت باشد حکم دائر مدار اوست

و للمنع عن كونه علّة للحكم مجالٌ

می شود قبول نکنیم که این علت نیست، حکمت است

بل لا یبعد أن يكون لبيان حكمة التشريع

برای بیان حکمت باشد

لأنّ الغالب كون المكلف حين العمل أذكر من حين الشكّ، فالتعليل ورد مورد الغالب، و فی مثله لا يستفاد منه الكبرى الكلّية

این نزدیک نیم صفحه عبات است و خیلی عجیب است احتمالا مقرر ذوق خودش، شاید مرحوم نائینی در درس فرمودند. این دو کلمه

است، بگوییم مبنی بر این است که قاعده فراغ اماره است یا اصل است، دیگر نمی خواستند این قدر طولانی صحبت بکنند، اگر اماره

باشد جاری نمی شود و لذا من عرض کردم مثل آقای خوئی چون غفلت داشته، اگر اصل باشد جاری می شود، اطلاق دلیل و عرض

کردیم این مبنی بر این است که ممکن است اصلی را که شارع تعبد داده اوسع از آن مقداری باشد که عند العقلاست. اگر عند العقلا

را حساب بکنیم خب التفات می خواهد و اذکريت و إلا فلا.

این نکته اصل بحث است، من نمی دانم چرا ایشان تکرار فرمودند، خیلی عجیب است، اواخر بحث ایشان مطلب را تکرار فرمودند. من

عمدا خواندم برای آشنائی با نکات فنی. چون بحث ها سابق گذشت که قاعده فراغ آیا اماره است یا اصل محرز است؟ کسانی که

گفتند اماره که مثل آقای خوئی قائل به اماریتند، کسانی که قائل به اماریتند در مواردی که یقین به غفلت دارد قاعده فراغ و تجاوز را جاری نمی دانند، البته تجاوز را نه الان اما فراغ را. حالا تجاوز چون در لسان دلیلش نیامده. هر دو روایتی را که ما داریم اگر روایت باشند در قاعده فراغ است.

علی ای حال خیلی برای ما تعجب آور بود که چطور ایشان این جا این بحث را تکرار فرمودند و به این لغت فرمودند. از شان مرحوم نائینی قدس الله سرّه اجل بود از این که این طور تعبیر بکنند.

به هر حال اگر قائل به اماریت شدیم راست است جاری نمی شود، اگر قائل به اصل عملی شدیم و شارع اوسع از آن چه عند العقل است قرار داده است طبق قاعده باید جاری بشود، هو حین يتوضا، یعنی دیگر اذکریّت علت نیست.

آن وقت این بحث چون حالا گذشت و این بحثی است که دوران دارد یعنی بحثی است که دائر است، من باز دو مرتبه یک مقداری هم چون خود نائینی تکرار کرده یکمی هم ما تکرار بکنیم برای این که این قواعد در ذهن شما ترسیخ بشود من هم یکمی تکرار بکنم. این مطلب را عرض کردیم مرحوم نائینی ایشان می فرماید چون غلبه است که اذکریّت و لذا این حکمت است، علت نیست. این هم که همین جا فرمودند. آقای خوئی هم جوابشان این است که این ظاهرش این است که علت است، دلیل می خواهد که باید حمل بر حکمت بکنیم پس بنابراین قاعده فراغ جز امارات عقلائی است و در جایی جاری می شود که در حین عمل التفات داشته باشد، کان حین یصلی اقرب الی الحق، التفات باشد. این هم اشکال مرحوم آقای خوئی.

مرحوم آقای آقاضیا یک اشکال دیگری دارد، به یک معنایی خیلی آن لطیف تر است، مرحوم آقاضیا می گوید از این روایت معلوم می شود که ایشان اقرب الی الحق است یا اذکر است لکن این در اماره بودن کافی نیست، این تقریب آقاضیاست و تعجب هم هست چون آقای خوئی شاگرد آقاضیا بودند، چطور شده این تقریب آقاضیا را جواب ندادند، مبنایشان هم یکی است. خلاصه اشکال مرحوم آقاضیا در باب امارات، اماره آن نیست که فقط در آن جهت کشف باشد بلکه اماره آن است که شارع که اعتبار کرده به عنوان تتمیم کشف اعتبارش کرده است. لسان دلیل اعتبار لسان تتمیم کشف یا الغای احتمال خلاف. لسان باید لسان این باشد مثلاً همین روایت که

مکاتبه است از حضرت سلام الله علیه که لا عذر یا لیس لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، ببینید این جا الغای شک کرده است. خود روایت طبیعتا کاشف است مثلاً بگوید امام این جور فرموده، این خودش طبیعتاً کشف دارد لکن شارع آمده آن احتمال خلاف را الغا کرده است، لیس له التشکیک، نمی تواند شک بکند، یعنی شک را برداشت، الغای شک و تتمیم کشف اماره می شود و نکته فنی را عرض کردیم چون مرحوم آقاضیا، اصلاً ما چون مفصل در بحث حجت خیلی تکرار کردیم چون این مباحث اساسی اصول است. این حجیتی که در این جا در باب امارات هست در حقیقت این حجیت از صدر اسلام تا حالا اختلاف است یعنی از مسائل کلیدی دنیای اسلام است. اهل سنت خیلی هایشان قائل به جعل شدند، جعل بدل و یا جعل مماثل و الی آخره و تصویب و حرف هایی که گفته شد لکن در علمای ما اختلاف است مثلاً مرحوم شیخ تقریباً قائل به مصلحت سلوکی است که چند بار عرض کردیم.

مرحوم آقاضیا و مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقای خوئی، عده زیادی در این اواخر نجفی ها این ها قائلند که حقیقت حجیت تتمیم کشف است یعنی کشفش فرض کنید هفتاد درصد است، هشتاد درصد است، شارع آن را تمامش می کند. جعله حجة یعنی این کاشف تمام است و لذا گفتیم عجیب است چون مرحوم آقای خوئی هم همین مبنای آقاضیا را دارند چون مبنای آقای خوئی هم تتمیم کشف است. اشکال آقاضیا هم این است که روایت اذکر می گوید اما نمی آید این اذکریت را کامل قرار بدهد. این اشکال لطیفی است. تتمیم باید بکند لذا ایشان می آید می گوید لسان دلیل لسان تتمیم کشف است، این نکته فنی روشن شد؟ و ما متعجبیم که چرا آقای خوئی عنایت به کلام آقاضیا نداشته چون مبنایشان یکی است، هر دو تتمیم کشفند. حالا مبنای بنده صاحب تقصیر با هر دوی این بزرگواران مخالف است، شبیه مبنای شیخ است اما کسانی که مبنایشان یکی است و مبنایشان تتمیم کشف است باید دنبال آن مبنا بیفتند.

پرسش: چه تعبیری باید می آورد که می فهمیدیم؟

آیت الله مددی: مثل همین لیس لک آن تشک.

آیت الله مددی: در این جا اگر این باشد باید این کار را بکند. اگر تتمیم نکرد مجرد کشف می شود حکمت.

پرسش: این تتمیم را اذکر هم می رساند

پاسخ پرسش: خب اذکر باشد، اما این که این اذکریت را معیار قرار داده است و گفته تو دیگر بر خلاف این تصور نکن، این دنبالش نیامده است.

اشکال مرحوم آقاضیا، حالا شاید مرحوم آقای خوئی به قول شما خیال کردند همین تتمیم کشف هم هست که کان یصلی، این هم اشکال مرحوم آقاضیا است که درست است روایت هست. البته هر دوی این بزرگواران روایت را قبول کردند ولی ما در روایت اشکال داشتیم. درست است که روایت هست لکن این روایات اشکال آقاضیا.

پس اشکال مرحوم آقای نائینی این طور که شاگرد ایشان نوشته است این حکمت است علت نیست چون غلبه است. اشکال مرحوم آقاضیا این است که این جا تتمیم کشف نیست، جنبه اماریت پیدا نمی کند. عرض کردیم این طور که این هایی که نوشته شده است و سابقا توضیح دادیم که مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سرّه که واقعا از اعظم علما بود ایشان از قول مرحوم نائینی نقل می فرمودند، البته در همین قواعد فقهی ایشان چاپ شده اما سماعا هم کرارا از ایشان شنیدیم که مرحوم نائینی این جا ایشان نوشته مورد غالب و غیر غالب، مرحوم نائینی می فرمودند که معیار در فرق بین علت و حکمت این است که آن چیزی که به عنوان علت است اگر بتوانیم جای موضوع بگذاریم علت می شود، اگر نتوانیم حکمت می شود، و خیلی هم تعجب می کنم چون مرحوم آقای خوئی در بحث هایی که ما از آقای خوئی دیدیم یا شنیدیم، خب من حدود هفت هشت سال خدمتشان بودیم این مطلب را از آقای نائینی نقل نکرد، همین جا هم نقل نکردند، همین جا در فرق بین علت و حکمت.

پرسش: تفاوت را به تمام العلة و جزء العلة می توانیم بگذاریم؟

آیت الله مددی: نه، آنی که من شنیدم، عرض کردم این چیزی بود که من شنیدم.

مثلا اگر گفت لا تشرب الخمر فإنه مسکر، این فإنه مسکر را می تواند به جای موضوع بگذارد، به جای این که بگوید لا تشرب

الخمر بگوید لا تشرب المسکر، می تواند به جای لا تشرب الخمر فإنه مسکر بگوید لا تشرب المسکر

پرسش: این حکمت می شود یا علت؟

آیت الله مددی: علت می شود.

اگر توانست آن چیزی که به عنوان علت است جای موضوع بگذارد این علت می شود، اگر جای لا تشرب الخمر فإنه مسکر گفت لا

تشرب المسکر، انصافا حرف لطیفی است و تعجب هم می کنم آقای خوئی نقل نکرده است، این جا هم نقل نکردند. در این جا هم در

این بحث نقل نکردند. حتی شاگرد ایشان هم مرحوم کاظمی هم نیاوردند. حالا آقای بجنوردی از ایشان نقل می کنند و من به نقل

آقای بجنوردی اما اگر نشود به جای آن بگذاریم حکمت می شود.

مثلا لا تتزوج فی العدة لاختلاط المياه، نمی تواند بگوید لا تخط المياه، آن را بردارد، این اختلاط مياه حکمت می شود چون نمی

شود جای آن حکم بگذارد یعنی به جای این که بگوید لا تتزوج فی العدة بگوید لا تختلط المياه، سعی کنید انساب با همدیگر قاتی

پاتی نشود. اگر این مطلب چون عرض کردم چون آقای بجنوردی کفی به شهیدا و شاهد، درست باشد خوب بود ایشان این جا این را

می آورد. ببینید نمی تواند بگوید بعد از نماز کن اقرب الی الحق، این تعلیل را این جا بیاورد لأنه حین کان یصلی اقرب الی الحق،

این اقربیت الی الحق را نمی تواند روی آن حکم بکند مثلا بگوید بعد از نماز کن اقرب الی الحق. این لانه اقرب الی الحق این را

بیائیم حکم قرار بدهیم، حکم را روی این ببریم، چرا؟ چون اگر حق را شناخت بخواهد اقرب به او باشد تا حق را شناخت دیگر تعبد

معنا ندارد. یک اصطلاحی دارند که ما یلزم من وجوده عدمه فهو محال، این یلزم من وجوده عدمه چون اگر این طور بگوید بعد از

صلوة کن اقرب الی الحق من حین الصلوة، دقت بکنید، پس این باید حق را بشناسد، تا شارع تعبدش بدهد. حق را که شناخت دیگر

تعبد نمی آید. روشن شد؟ این تعبیر هو حین یصلی أقرب الی الحق منه بعد الصلوة، این تعبیر به حکمت می خورد چون نمی تواند

حکم را عوض بکند روی این علت ببرد

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۳۹۸/۶/۲۶

موضوع: قاعده فراغ و تجاوز

صفحه ۱۴

جلسه: ۳

.....
حالا این مطلب لطیفی بود این هم از فوائد این درس شد که در کلمات آقای خوئی هم نیامده است

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين